

مراقبت و معنا

نقد و بررسی کتاب درباره مراقبت نوشته میلتن میرآف

مریم نصر اصفهانی*

چکیده

«مراقبت» مفهومی قدیمی و آشنا در اندیشه‌های دینی و اخلاقی بشر است، اما تا چند دهه پیش به‌طور مستقل به آن توجه نشده بود. کتاب درباره مراقبت، که این یادداشت قصد بررسی آن را دارد، نوشته میلتن میرآف، منتشر شده به سال ۱۹۷۱، نخستین اثر فلسفی است که این رسالت را بر عهده گرفته است. بازشناسی مفهوم مراقبت، معرفی مؤلفه‌های ضروری برای شکل‌گیری رابطه مراقبتی، و ویژگی‌های زندگی انسانی‌ای که بر مدار مراقبت سامان یافته باشد محورهای این کتاب‌اند. میرآف «مراقبت» را کمک به رشد و خود - تحقق بخشی دیگری (اعم از یک انسان یا یک اندیشه و ایده خلاق) می‌داند و مدعی است که مراقبت می‌تواند به زندگی انسان‌ها نظم، معنا، و جهت دهد. او در این کتاب تلاش می‌کند با تعریف و تحدید این مفهوم مدعای خود را ثابت کند. کتاب درباره مراقبت در واقع مراقبت را در جایگاه مفهومی دارای اهمیت بنیادین در فلسفه اخلاق و زیست اخلاقی انسان‌ها از نو متولد می‌کند. این کتاب نخستین تلاقی مفهوم مراقبت هایدگر با مراقبت به‌معنای تیمارداری و سرآغاز راه پرامدوشد برای تحلیل مفهوم مراقبت و بسط آن در حوزه نظریه‌پردازی در فلسفه اخلاق، آموزش و پرورش، اقتصاد، و علوم سیاسی است.

کلیدواژه‌ها: فلسفه اخلاق مراقبت، فلسفه اخلاق، مراقبت، میلتن میرآف، معنای زندگی.

«اغلب مردم موافق‌اند که جهان جای بهتری خواهد بود، اگر همه ما بیش‌تر مراقب یک‌دیگر باشیم، اما جز این موافقت مقدماتی دانستن این‌که مراقبت چیست بسیار دشوار است» (۱۱: ۲۰۰۲: Noddings).

* دکترای فلسفه اخلاق، دانشگاه جواهر لعل نهرو، دهلی نو، استادیار گروه مطالعات زنان، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، Maryam.nasr@gmail.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۶/۱۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۱۷

۱. معرفی کتاب

زیاد پیش می‌آید که هنگام وداع با عزیزان، پس از خداحافظی، به آن‌ها بگوییم «مراقب خودت باش». این عبارت معمولاً معادل همان خداحافظ است، با چاشنی قدری عاطفه و احساس، برای این‌که نشان بدهیم به دیگری اهمیت می‌دهیم و سلامت و سعادت او برایمان مهم است.

برخی از کلمات و عبارات از فرط استعمال معنای آن‌ها به‌نظر ما واضح و روشن می‌آید، ولی با قدری درنگ متوجه می‌شویم درک روشنی از معنای آن‌ها نداریم. این مشکل وقتی بیش‌تر خود را نشان می‌دهد که عبارات مذکور به‌نحوی نشانی از عواطف و احساسات با خود داشته باشند. دلایل زیادی وجود دارد که توضیح می‌دهند چرا وقتی سخن از عواطف به‌میان می‌آید درک ما چنین تار و مبهم می‌شود که موضوع بحث ما نیست، بلکه سخن برسر یکی از مصادیق این ابهام یعنی درک ما از معنای مراقبت به‌مثابه یک مفهوم قدیمی و پرکاربرد است.

سقراط، حکیم یونانی، حدود چهارصد سال قبل از میلاد مسیح، وظیفه دشوار تعریف مفاهیم بنیادین و پرکاربرد در جامعه را برعهده فلاسفه گذاشت. باین‌حال تا قرن بیستم کم‌تر کسی ضرورت روشن‌کردن معنای واژه مراقبت را دریافته بود. در قرن بیستم هایدگر، متأثر از اندیشه‌های کیرگگارد درباره «دل‌مشغولی»، از مفاهیمی چون دل‌مشغولی (Besorge/ concern) و پروا/ مراقبت (sorge/ care) برای بیان حیثیت ربطی در-عالم - بودن دازاین استفاده کرد و آن را در قلب نظریه خود نشان داد (هایدگر ۱۳۸۹: ۵۷، ۸۹). اصطلاح پروا/ مراقبت در اندیشه هایدگر در ساحتی وجودشناسانه، انتزاعی، و برای توصیف ساختار اساسی وجود انسان به‌کار رفت و گرچه بینش‌های مهمی را در اختیار متفکران دیگری که از مراقبت/ پروا سخن گفتند قرار داد، خود به‌شکلی انضمامی و با نگاهی اخلاقی به آن نپرداخت (Stack ۱۹۶۹). نگاه هایدگری به مفاهیمی چون دل‌مشغولی و پروا/ مراقبت، پس از او، در اندیشه‌های فلاسفه‌ای چون ایمانوئل لویناس (۱۹۰۶-۱۹۹۵) و ژاک دریدا (۱۹۳۰-۲۰۰۴) و در بحث از مفهوم «دیگری»، از منظر کاملاً اگزیستانسیال، ادامه و به اخلاق راه یافت.^۱ درعین‌حال انتشار وسیع اندیشه‌های هایدگر و ورود آن‌ها به روان‌شناسی نزد کسانی چون اریک اریکسون (۱۹۰۲-۱۹۹۴) و رولو می (۱۹۰۹-۱۹۹۴) نیز باعث شد این اصطلاح از بُعدی انضمامی‌تر و در هر دو معنای مرتبط اما متفاوت دغدغه/ دل‌مشغولی و مراقبت/ تیمارداری مورد توجه واقع شود.^۲

هم‌زمان با لویناس، دریدا، اریکسون، و رولومی متفکر دیگری نیز متأثر از هایدگر، اما با ریافتی دیگر، «مراقبت» را موضوع کار خود قرار داد. میلتنو میرآف نخستین کسی بود که کتابی در ایضاح این مفهوم با نظر به هر دو جنبه فلسفی و روان‌شناسانه آن نگاشت. او در کتاب کوچکی که با نام *درباره مراقبت* (۱۹۷۱) نوشت وظیفه دشواری را بر عهده گرفت و آغازگر گفت‌وگویی ثمربخش درباره یکی از اصطلاحات مهم در نظریه‌های جدید اخلاق شد. کار میرآف تلاشی برای انضمامی کردن بحثی فلسفی (معنای زندگی و جایگاه دیگری در آن) و به‌نوعی برقراری پیوند میان روان‌شناسی و فلسفه و اخلاق ذیل مفهوم «مراقبت» بود.

درباره مراقبت به‌لحاظ شکلی کتاب کوچک اما خوش‌پرداختی است که در سال ۱۹۷۱ و پس از چند سال تحقیق و مذاقه در باب مفهوم «مراقبت» به‌رشته تحریر درآمده است. از سال انتشار کتاب تاکنون نسخه‌های متعددی از آن با جلد نرم و جلد سخت و هم‌به‌صورت کتاب الکترونیک منتشر شده است که باعث شده است نسخه‌هایی که امروز در دست داریم کاملاً ویراسته و بی‌غلط باشند. فصل‌بندی مطالب متناسب با محتوا و مطابق شیوه استدلال و منطق نویسنده است. کتاب علاوه بر مقدمه شش فصل دارد. هر فصل از بخش‌های کوتاهی تشکیل شده است که جنبه‌های مختلف استدلال نویسنده را شرح می‌دهند.

میرآف محتوای کتاب را با تعریف مفهوم مراقبت آغاز می‌کند و پس‌از آن، در فصل دوم، مؤلفه‌های اصلی ارتباط مراقبتی را برمی‌شمرد. در فصل بعدی برخی جنبه‌های آن را بررسی می‌کند و در فصل چهارم ویژگی‌های انحصاری مراقبت از «افراد» را بررسی می‌کند. در فصل پنجم در این باره استدلال می‌کند که چگونه مراقبت می‌تواند به زندگی نظم و معنا دهد و در نهایت خصوصیات زندگی‌ای را که به‌واسطه مراقبت نظم و سامان یافته باشد بررسی می‌کند.

میرآف معتقد است مهم‌ترین جنبه مراقبت از شخصی دیگر کمک به او برای رشد و تحقق‌بخشیدن به خودش است. او مراقبت را برابرنهاد (anti thesis) استفاده از دیگری برای منافع و مطامع شخصی می‌داند و تأکید می‌کند مراقبت همان خیرخواهی برای دیگری، دل‌داری‌دادنش، یا نگرانی برای او نیست، بلکه مراقبت کمک به دیگری برای رشد و تحقق خودش طی یک فرایند است. او در مقدمه کتابش اشاره می‌کند که مراقبت از افراد یا چیزهای مختلف از الگوهای متفاوتی پیروی می‌کنند، اما در نهایت الگوی مشترکی دارند که او وعده مشخص کردنش را می‌دهد. الگوی مشترکی که قابل‌تعمیم به مراقبت از اشخاص، اندیشه‌ها، و حتی آرمان‌های اجتماعی نیز است.

نویسنده مراقبت را مفهومی با ارزشِ معنابخش می‌داند. مراقبت می‌تواند به سایر فعالیت‌ها و ارزش‌های انسان‌ها نظم و انسجام دهد و انسان را جایی در این جهان مستقر کند. مراقبت پایان آوارگی روح انسان است، با یافتن جای پای او در این جهان که بتواند در آن احساس تعلق و آرامش کند. این ادعا به‌تنهایی مایه‌های قوی اگزستانسیالیستی اندیشه میرآف و میزان تأثیر هایدگر بر او را نشان می‌دهد. چه بحث از سرگردانی انسان و بی‌مأوایی او در کنار بحث از خانه جایگاه بااهمیتی در اندیشه‌های هایدگر دارد (هایدگر ۱۳۸۹: ۱۸۹). هرچند، چنان‌که پیش‌تر خاطر نشان کردم، میرآف به سمت الگوی انضمامی‌تری پیش می‌رود.

کتاب دربارهٔ مراقبت به دو موضوع مرتبط با یک‌دیگر اشاره دارد: نخست تعریف مراقبت مطابق همان الگوی عامی که میرآف وعده می‌دهد و قابل اطلاق بر تمام روابط مراقبتی است؛ و دیگر بیان این مسئله که چگونه مراقبت می‌تواند معنایی فراگیر و سامان‌بخش برای زندگی انسانی فراهم کند.

در معرفی الگوی اصلی برای مراقبت‌کردن، نویسنده این‌گونه آغاز می‌کند که «در مراقبت به‌معنای کمک به رشد و بالندگی دیگران، آن‌چه از آن مراقبت می‌کنم (یک شخص، یک آرمان، یک اندیشه)، هم‌زمان هم در امتداد وجود خودم و هم چونان چیزی کاملاً مستقل از من تجربه می‌شود» (Mayeroff ۱۹۹۰: ۷). او این‌جا و هم در مسیر پروراندن ایدهٔ خود بارها اشاره می‌کند که در ارتباط مراقبتی من با دیگری متحد نمی‌شوم، بلکه در تمام لحظات استقلال او را مدنظر قرار می‌دهم تا از طرفی مانع ایجاد ارتباطی انگلی و در خودماندگی دیگری شده باشم و از طرف دیگر مانع از ذوب‌شدن خود در او شوم. در ارتباط مراقبتی به دنبال رشد آزادانه و خلاق دیگری هستیم و برای او ارزشی فی‌نفسه قائلیم. به نظر میرآف، اگرچه اندیشه‌ها، مخلوقات هنری، و آرمان‌های ما هم فاقد شعور انسانی‌اند، باید مستقل از خالق یا هنرمند دیده شوند. چنان‌که در افتتاح کتاب همین ادعا را از قول برونو والتر، آهنگ‌ساز و نوازندهٔ آلمانی، بیان می‌کند:

ایدهٔ تماتیک، این فرزند نوازندگی خلاق واقعی، موجودی زنده است و کیفیت‌های مخصوص به خود را دارد، خالق او در توسعه و شکل‌دادن و پرداختن به آن نباید به شیوه‌ای دل‌خواه عمل کند و همواره باید به طبیعت فرزند توجه داشته باشد. یک آهنگ‌ساز واقعی با بن‌مایهٔ اندیشه خود مانند یک سلطان جبار رفتار نمی‌کند، بلکه مانند یک پدر آینده‌نگر نظاره‌گر نشانه‌هایی است که پیشرفت فردی ایده به او الهام می‌کند و اجازه می‌دهد تخیلات خلاقش توسط آن نشانه‌ها جهت یابند و بارور شوند (ibid.: xiii).

به عقیده میرآف در فرایند مراقبت فرد مراقبت کننده نباید راه خود را به دیگری تحمیل کند، بلکه باید اجازه دهد آن دیگری آن اندیشه یا آن اثر هنری او را هدایت کند. این ادعای میرآف برای کسانی که به نحوی با کارهای هنری، خلاقانه، و یا پژوهشی سروکار دارند به هیچ وجه غریب و بعید نیست. معمولاً، در مسیر خلق و آفرینش اصیل و در پیوند با جان ما، آن چه می‌پرورانیم مسیرهایی را روشن می‌کند که باعث می‌شود محصول نهایی کار با آن چه تصور می‌کردیم بسیار متفاوت باشد.

در ادامه کتاب نویسنده عناصر اصلی و ضروریات مراقبت و رابطه مراقبتی را برمی‌شمرد. به نظر او آگاهی، استمرار و تناوب، بردباری، صداقت، اعتماد، فروتنی، امید، و شجاعت مؤلفه‌های بنیادی مراقبت‌اند.

۲. عناصر ضروری برای ایجاد ارتباط مراقبتی

«آگاهی» نخستین و مهم‌ترین عنصر ضروری برای مراقبت کردن است. صرف آشنایی و دل‌بستگی، داشتن آرزوهای خوب، و در فکر دیگری بودن کافی نیست. به نظر میرآف «مراقبت کردن دربردارنده آگاهی عمومی و اختصاصی، آگاهی صریح و ضمنی، آگاهی درباره و آگاهی از چگونگی، و آگاهی باواسطه و آگاهی بی‌واسطه درباره دیگری است» (ibid.: ۲۳). نویسنده خاطر نشان می‌کند مراقبت نیازمند اقسام گوناگون معرفت و آگاهی است، آگاهی کلی و عمومی، درکنار آگاهی جزئی و اختصاصی، آگاهی واضح و روشن و قابل بیان درکنار آگاهی ضمنی، و هم آگاهی درباره چیستی و هم آگاهی درباره چگونگی و هم آگاهی باواسطه و بی‌واسطه.

مثلاً آموزگاری که می‌خواهد با دانش‌آموزانش ارتباط مراقبتی داشته باشد باید به‌طور کلی چیزهایی درباره دانش‌آموزان بداند و به‌طور اختصاصی هم تک‌تک دانش‌آموزانش را بشناسد. باید دانش‌آموزانش را آن قدر خوب بشناسد که بتواند درباره آن‌ها به روشنی حرف بزند، درعین‌این‌که معرفت و آگاهی ناگفتنی زیادی هم درباره آنان دارد که حاصل هم‌راهی و مشارکت آن‌ها در فرایند آموزش با اوست. باز، باید درباره تعلیم و تربیت مراقبتی علم و آگاهی داشته باشد، درعین‌این‌که چگونگی کار بست آن را به‌طور عملی هم بداند. در واقع هم دانش نظری و هم مهارت عملی ضروری است. از سوی دیگر، یک معلم مراقب آگاهی بی‌واسطه‌ای از دانش‌آموز، به‌مثابه فردی مستقل، دارد. او آنان را مستقل و قائم به خود تجربه می‌کند، نه موجوداتی که باید در چهارچوب خاصی باشند و نه ابزارهایی

برای ایجاد احساس رضایت از خودش. درمقابل، آگاهی باواسطه آگاهی درباره چیزی و داشتن اطلاعات درباره آن است. ممکن است آگاهی باواسطه از چیزی داشته باشم، بدون این که واقعاً آن را تجربه کرده باشم و ممکن است آن را تجربه کرده باشم، بدون این که مستقیماً به آن آگاهی داشته باشم. به نظر نویسنده مجموعه این انواع متنوع آگاهی از ضرورت‌های ساختن ارتباطی مبتنی بر مراقبت است.

نکته مهم دیگری که میرآف به آن توجه می‌کند این است:

شاید یکی از دلایل مهم شکست ما در فهم این که چه میزان آگاهی و فهم در مراقبت وجود دارد این عادت باشد که گاه شناخت و آگاهی را آن قدر محدود می‌کنیم تا قابلیت به کلام درآمدن بیاید. ما آگاهی ضمنی، آگاهی از چگونگی، و آگاهی بی‌واسطه را شیوه‌هایی برای آگاه‌شدن نمی‌دانیم. محدود کردن معنای آگاهی همان قدر دست‌وپاگیر است که خیال کنیم تنها کلمات می‌توانند ارتباط برقرار کنند و این فرض مساوی محدود کردن معنای روابط به آن چیزهایی است که می‌تواند در قالب کلمات ریخته شود (ibid.).

مؤلفه دیگر مراقبت «استمرار هوشمندانه» است. یعنی سنجش و بازسنجی عمل و نتایج آن، آزمودن راه‌های نو، و تسلیم‌نشدن. نویسنده اشاره می‌کند که حتی گاهی «هیچ کاری نکردن» و انتظار دقیقاً همان کار درستی است که باید انجام شود. در حرکت مستمر و متناوب گاه فرایند مراقبت را در خلاء و گاه در شبکه روابطی که با آن درگیر است بررسی می‌کنیم. درست مثل زمانی که یک جمله را به‌طور مجزا و به‌لحاظ فرم و محتوا برای رساندن منظورمان بررسی می‌کنیم و سپس آن را در پیوند با بند و بخش موردنظر می‌سنجیم و به‌فراخور هریک ممکن است تغییراتی در جمله پدید آوریم. در ارتباط با دیگری هم اتفاقات و احساسات گاه به‌شکل جزئی و گاه در پیوند با شرایط بازسنجیده می‌شوند.

«بردباری» از عناصر مهم دیگر در تشکیل ارتباط مراقبتی با دیگری است. با شکیبایی به دیگران این توان را می‌دهیم که در مسیر موردنظر خود و در زمان خودشان رشد کنند. پرورش یک اندیشه مهم، پرورش یک کودک، یا یک گل به‌اجبار میسر نمی‌شود، بلکه با بردباری و گذر زمان به‌دست می‌آید. صبر من درمقام مراقبت‌کننده به دیگری برای یافتن خودش در زمانی که متعلق به اوست کمک می‌کند. از سوی دیگر، مایرروف به‌درستی تأکید می‌کند که انسان ناشکیبا نه‌تنها زمانی فراهم نمی‌کند، که اغلب زمان دیگری را هم از او می‌گیرد. آدم‌های عجول و بی‌صبر اغلب همان زمانی را هم که شاید داشته باشیم کاهش می‌دهند.

مؤلفه دیگری که نویسنده از آن نام می‌برد «صداقت و راستی» است. او همان ابتدای بحث از صداقت تأکید می‌کند که، در مراقبت و ارتباط مراقبتی، صداقت و درستی حضوری ایجابی دارد «و صرفاً به معنای انجام‌دادن کاری، دروغ‌نگفتن، یا پرهیز از فریب عمدی دیگران نیست» (ibid.: ۲۵). در مراقبت ما با دیگری آن‌چنان‌که هست، نه آن‌گونه‌که می‌خواهیم باشد، مواجه می‌شویم و در برابر او گشوده‌ایم. نویسنده تأکید می‌کند اگر مراقبت‌کننده تنها بتواند چیزی را ببیند که دوست دارد ببیند، نمی‌تواند دیگری را آن‌گونه‌که واقعاً هست ببیند و بفهمد. به این ترتیب شیفتگی و دل‌باختگی نیز دشمن مراقبت می‌شوند، چراکه واکنش مثبت واقعی به این دیگری خاص را غیرممکن می‌کند.

اما، در کنار دیدن دیگری، آن‌گونه‌که هست، باید خود را نیز آن‌گونه‌که هستیم ببینیم. باید آنچه را انجام می‌دهم ببینم و این‌که آیا آن‌چه می‌کنم برای رشد دیگری مفید است یا بازدارنده. مثلاً یک اندیشمند صادق باید ببیند آیا بیش‌تر به دنبال اثبات حقانیت خویش است یا به دنبال بررسی و پرورش یک اندیشه، این‌که آیا بیش‌تر علاقه‌مند است تا چیزی چاپ‌شده داشته باشد یا به دنبال پروراندن یک فکر مشخص است که او را درگیر کرده است. باز صداقت در مراقبت به معنای پذیرفتن اشتباهات با آغوش باز و تلاش برای آموختن از آن‌ها نیز است.

میراف تأکید می‌کند که باید در مراقبت از دیگری رواست باشم، باید «خلوص نیت» داشته باشم و نباید اجازه دهم شکاف قابل‌ی به وجود آید میان آن‌چه انجام می‌دهم و آن‌چه واقعاً احساس می‌کنم و میان آن‌چه می‌گویم و آن‌چه حس می‌کنم. باید در مواجهه با دیگری منفتح باشم، اما تظاهر به آن‌چه نیستیم با قابلیت ارتباط با دیگری به‌مثابه فردی مستقل تداخل پیدا می‌کند. اگر بیش‌تر نگرانی‌ام معطوف به چگونگی نمایشی باشد که برای سایرین اجرا می‌کنم، نمی‌توانم نیازهای دیگری را بفهمم و به آن پاسخ دهم و نمی‌توانم برای دیگری کاملاً در دست‌رس و کمک‌رسان باشم. والدی که مدام در حال اثبات این نکته است که چقدر از فرزندش مراقبت می‌کند از مسیر مراقبت فرزندش دور می‌شود. عجیب نیست که ببینیم میراف از «اعتماد» به‌مثابه یکی از مهم‌ترین عناصر تشکیل‌دهنده مراقبت سخن می‌گوید:

در مراقبت از یک شخص دیگر به او امنیت می‌دهیم تا اشتباه کند و از اشتباهاتش بیاموزد. ما اکنون به یک کودک اعتماد می‌کنیم تا تصمیماتی معقول و متناسب با توانایی‌ها و تجربیاتش برای خود بگیرد. درک این نکته که "او به من

اعتماد دارد“ خود راهی برای فعال کردن شخص مورد مراقبت است، تا چنین اعتمادی را به رسمیت بشناسد و به خودش برای رشد یافتن اعتماد کند (ibid.:۲۸).

اعتماد مفهوم پیچیده‌ای است که به نظر میرآف مراقبت‌کننده باید برای خودش و مراقبت‌شونده آن را ایجاد کند و اشاره می‌کند که اعتماد به دیگری برای رشد به معنای بی‌اعتنایی و لاقیدی نیست، بلکه ریشه در نگه‌داری و تقویت فعالانه شرایطی دارد که این اعتماد را ضمانت می‌کند.

بد نیست همین‌جا اشاره کنیم مفهوم اعتماد، پس از میرآف، نزد متفکران اخلاق مراقبت زنانه‌نگر بیش‌تر پرورانه شد، چنان‌که آنت بایر، هیوم‌شناس برجسته و یکی از متفکران برجسته در اخلاق مراقبت، از اعتماد به مثابه یکی از مفاهیم مهم اخلاقی که سکوت عجیبی در طول تاریخ فلسفه آن را احاطه کرده است سخن می‌گوید. بایر بیان می‌کند که اگر نخواهیم رواقی باشیم باید بپذیریم هرآن‌چه برایمان مهم است در جوی از اعتماد رشد خواهد کرد. ولی اعتماد مفهوم پیچیده‌ای است؛ جامعه‌شناسان، روان‌شناسان، و حقوق‌دان‌ها از آن سخن گفته‌اند، روابط اخلاقی مبتنی بر اعتماد و پرسش از این‌که به چه کسی، چگونه، و چرا باید اعتماد کرد هیچ‌گاه مورد توجه فلاسفه اخلاق نبوده است (Baier ۱۹۸۶: ۲۳۱-۲۳۳). بایر اعتماد را مفهوم بنیادین اخلاق می‌داند و معتقد است در بازان‌دیشی و مفهوم‌پردازی مجدد در فلسفه اخلاق باید میان مفاهیمی چون عدالت و مراقبت و اعتماد هماهنگی ایجاد کرد.

دیگر عنصر سازنده ارتباط مراقبتی «فروتنی» است. مراقبت مستلزم یادگیری مستمر درباره دیگری است. همیشه چیزهای بیش‌تری برای یادگرفتن وجود دارد. فروتنی (humility) توان آموختن از همه چیز از جمله اشتباهات خود را به ما می‌دهد. انسانی که مراقبت می‌کند، بی‌توجه به این‌که تجارب گذشته‌اش چقدر وسیع بوده‌اند، هر بار از نو آغاز می‌کند، زیرا همیشه مسئله فهم اقتضائات این موقعیت جدید در میان است. میرآف تأکید می‌کند که فروتنی در مراقبت غلبه بر خودم نیز است، غلبه بر خودی که هستی دیگران را صرفاً برای ارضا نیازهای خودش می‌بیند، که یا باید آن‌ها را از میان بردارد یا باید آن‌طور که می‌پسندد شکل دهد. مراقبت غلبه بر خودنمایی و احترام به کرامت دیگری است. مؤلفه دیگر «امید» است و متفاوت است با آرزومندی و خیال‌پردازی. قرار نیست اکنون را کنار بگذاریم تا به چیزی در آینده برسیم. «امید به تجلی اکنونی است که با امکان‌ها زنده است، انرژی‌ها را نظم می‌بخشد، و نیروهای ما را فعال می‌کند و این اصلاً به معنای انتظار منفعلانه برای رسیدن یک منجی بیرونی نیست» (Mayeroff ۱۹۹۰: ۳۲). امید دست

در دست عنصر دیگر که میرآف آن را «شجاعت» می‌داند پیش می‌رود. شجاعت رفتن به سوی ناشناخته‌ها و رهاکردن مدهای زمانه برای یافتن راه خود شجاعت مراقبتی است. میرآف اشاره می‌کند که این شجاعت کور و بی‌هدف نیست، بلکه با نشانه‌های باقی‌مانده از تجربیات گذشته غنی شده و به اکنون حساس و منفتح است.

۳. برخی جنبه‌های باارزش مراقبت

نویسنده، پس از شرح عناصر سازنده یک ارتباط مراقبتی صحیح، برخی جنبه‌های باارزش مراقبت را شرح می‌دهد. به نظر او مراقبت به «خودشکوفایی» کمک می‌کند، زیرا گرچه دیگری و نیازهایش رابطه را متعین می‌کنند، مراقبت‌کننده نیز با استفاده از توانایی‌هایی هم‌چون اعتماد، آگاهی، شجاعت، مسئولیت‌پذیری، فداکاری، و صداقت رشد می‌کند. از سوی دیگر در مراقبت فرایند و جریان مراقبت از اهمیت و اولویت بیش‌تری از نتیجه برخوردار است. گرچه ما آینده‌نگری را بی‌اهمیت نمی‌دانیم، اما «فرایند اکنون» بدلیل ارزش خودش جدی است. والدینی که مدام به فرزندشان فشار می‌آورند، به امید این‌که «در آینده برای خودشان کسی شوند»، درواقع مراقبت را ناممکن می‌کنند، چراکه «فرایند همان نتیجه درحال ساخته‌شدن است».

مایرروف اشاره می‌کند که، درکنار توانایی‌های عمومی برای مراقبت‌کردن، اغلب صلاحیت‌ها و آموزش‌های خاصی هم لازم است. آموزش‌هایی که وقتی مراقبت جدی انجام نشده است آن‌ها هم به‌مثابه اموری پیش‌یافتاده به‌حاشیه رفته و در سایه مانده‌اند. یکی از حوزه‌هایی که ملاحظات ابتدایی میرآف بعدها در آن امتداد و غنا یافت همین بحث آموزش است. نظریات اخلاق مراقبت، خاصه نزد نادینگز، با تمرکز بر آموزش و پرورش مراقبتی اغلب این نکته را خاطر نشان می‌کنند که ما باید بیاموزیم و بیاموزانیم که ارتباط مراقبتی چیست و چه نسبتی میان مراقبت‌کننده و مراقبت‌شونده باید برقرار شود. او در آموزش و پرورش و خوش‌بختی توجه ما را به این نکته جلب می‌کند که سرفصل‌های آموزشی بی‌اعتنا هستند به آنچه برای یک زندگی مراقبت محور در بزرگ‌سالان ضروری است. نظام آموزشی ما مسائلی نظیر سروسامان دادن به خانه، پدری و مادری کردن، مراقبت از محل زندگی و طبیعت، رشد شخصیت و معنویت، و پرورش شخصیتی اخلاقی و سبک‌روح، که بتواند زندگی و روابط رضایت‌بخشی داشته باشد، را نادیده گرفته است (Noddings ۲۰۰۳: ۹۵-۹۶).

اما نکات دیگری هم هست که میرآف در تبیین جنبه‌های مراقبت به آن توجه می‌کند. او به ثابت‌قدم‌ماندن دیگری در هم‌پایی با من مراقب در رابطه مراقبتی اشاره می‌کند و شرح می‌دهد که هر دو طرف ارتباط باید در بالا و پایین‌هایی که رشد و بالندگی در پی دارد به یک‌دیگر متعهد بمانند.

مسئله دیگر احساس گناه در مراقبت است که شاید بر اثر غفلت یا بی‌اعتنایی مراقبت‌کننده به وجود آید. به عقیده نویسنده این حس گناه شبیه احساس درد عمل می‌کند و من مراقب را متوجه نقص و ایرادی در ارتباط می‌کند که باید آن را بفهمم و بپذیرم و مرتفع کنم. باز در مراقبت از افراد سالم و بالغ ارتباط متقابل اهمیت می‌یابد. در یک صمیمیت معنادار، مراقبت دوطرفه است؛ دوطرف مراقب یک‌دیگرند؛ مراقبت مسری است و از یکی به دیگری سرایت می‌کند. مراقبت یکی از دیگری به فعال‌شدن مراقبت او کمک می‌کند و درنهایت او دیگری را برای مراقبت از خودش «تقویت می‌کند».

نکته ارزش‌مند دیگر این است که گرچه مراقبت مدام در حال نوسان و فراز و فرود است، اعمال مراقبت‌کننده باید با راه‌نمایی رشد دیگری تنظیم و به واسطه آن چه در حال وقوع است اصلاح شده باشند؛ اگر دیگری رشدی نکند، مراقبت‌کننده در واقع به نیاز او پاسخ مثبت نداده و بنابراین مراقبت نکرده است. نویسنده دوباره بر این نکته پافشاری می‌کند که سنجه موفقیت مراقبت من باید رشد و بالندگی دیگری باشد.

۴. مراقبت از افراد

میرآف که تا این‌جا از مراقبت به‌طور کلی سخن می‌گفت در ادامه کتاب خود به‌طور خاص بر مراقبت از انسانی دیگر تمرکز می‌کند. او خاطر نشان می‌کند که برای مراقبت از شخصی دیگر باید دنیای او را آن‌چنان بینم که خود آن را می‌بیند. نباید بیرون‌گود بایستم و راه‌نمایی‌اش کنم. بعدها نل نادینگز بیش‌تر به این موضوع پرداخت که این هم‌راهی با دیگری در فرایند مراقبت به چه معناست. آیا هم‌حسی (feeling with) است یا هم‌دلی (empathy) یا هیچ‌کدام از این‌ها، بلکه آن چیزی است که خود نادینگز کشش و جذب (engrossment) می‌نامد (۱۹۸۶: ۳۰).^۳ میرآف نظارت از بیرون‌گود را نکوهش می‌کند و نادینگز این نگاه را که اساساً برای کسی ممکن است خود را جای دیگری بگذارد. هر دو متفکر می‌خواهند به این نکته برسند که ما در فرایند مراقبت باید وسوسه تحلیل و داوری دیگری را کنار بگذاریم و تمام تلاشمان را بکنیم تا به دیگری و جهان او

«نزدیک» شویم. این جا هم یکی از بزنگاه‌هایی است که عواطف و احساسات نقش برجسته‌ای بازی می‌کنند.

در مراقبت، بودن من با شخص دیگر با هم‌راهی با او هم در پیوند است:

مراقب در تکاپوی او برای رشد و سامان‌بخشیدن به خود با او هم‌راه است. من دیگری را «هم‌سطح» با خودم حس می‌کنم. نه او را پایین‌تر از خود به حساب می‌آورم (از بالا به او نگاه نمی‌کنم یا او را زیر دست خودم قرار نمی‌دهم) و نه او را در حد پرستش بالا می‌برم (او را والا مرتبه‌تر از خود نمی‌دانم و از موضعی فروتر به او نگاه نمی‌کنم). ما برابریم. به بیان دقیق‌تر، توجه من معطوف به سطح و طبقه‌بندی نیست؛ که اگر باشد فراتر رفتن از امور واقعی و زمینی خواهد بود. یکی به هزینه دیگری تأیید نمی‌شود، دوطرف باهم موفق می‌شوند (Mayeroff ۱۹۹۰: ۵۳-۵۸).

نکته مهم دیگری که نویسنده در این بخش بر آن تأکید می‌کند این است که در مراقبت از دیگری، هم‌زمان، باید مراقب خود نیز باشم. مراقبت از خود یکی از اقسام مراقبت است، به معنای سرپرستی دل‌سوزانه خودم. برای مراقبت از خود باید این توان را پیدا کنم که خود را هم چون دیگری ببینم و یاور خودم باشم. البته این توجه به خود به هیچ وجه به معنای خودشیفتگی نیست، بلکه واکنش مثبت است به نیاز خود به رشد و پیشرفت و اتفاقاً اگر نتوانم به درستی از خودم مراقبت کنم، قادر به مراقبت از دیگری نخواهم بود. میرآف به درستی تأیید می‌کند تنها انسانی رشد و تعالی را می‌فهمد که نیاز خود به رشد و کمال را درک کرده و پی گرفته باشد.

۵. مراقبت معنا بخش

میرآف، که تا این جا بیش تر روان‌شناسانه سخن می‌گفت، در دو بخش پایانی کتاب مایه‌های فلسفی اندیشه خود را آشکار می‌کند و به مراقبت در بستر وسیع زندگی انسان می‌پردازد. او، با بیان این که مراقبت با دردست گرفتن مدیریت زندگی می‌تواند ارزش‌های ما را اولویت‌بندی کند، بیان می‌کند این اولویت‌بندی بسیاری از ارزش‌هایی را که تاکنون پررنگ و مهم بودند به حاشیه می‌راند و با ارزش‌هایی از جنسی دیگر جای‌گزین می‌کند. آنچه به مراقبت و شرایط آن مربوط است به سطح می‌آید و آنچه بی‌ارتباط است عقب رانده می‌شود و این‌گونه هستی مراقبت‌کننده به‌شکلی متفاوت و همه‌جانبه هماهنگ می‌شود.

انسجام فراگیری که مراقبت‌مداری ایجاد می‌کند مستلزم دست‌کشیدن از برخی فعالیت‌ها، خواسته‌ها، و داشته‌های معین است و به این ترتیب شاید بتوان گفت عناصری از تسلیم را در خود دارد. اما،

این دست‌کشیدن مانند تسلیم داوطلبانه صنعت‌گری به کار خودش و نیاز او به مواد و مصالحی است که به کار او قدرت و کیفیت می‌دهد. هم‌چون آزادشدن در نتیجه پذیرفتن برخی حقایقی که مدت‌ها درصد انکار آن بوده‌ام، به عبارت بهتر، پذیرش است، نه تسلیم هم‌راه با خشم و در نهایت هم یأس. تسلیم‌شدنی که از آن حرف می‌زنم مستلزم رهاکردن بهانه‌جویی و پذیرفتن خودم است، آن‌گونه که هستم و مستلزم دیدن شرایط زندگی، آن‌گونه که هست، نه آن‌گونه دوست دارم باشد (ibid.: ۶۷).

درعین حال این تسلیم به معنای پاک‌کردن گذشته نیست، چراکه اگر مراقبت‌کننده با گذشته خود بیگانه شود دیگر قادر به درک خودش و تاریخچه‌ای که از سر گذرانده است نخواهد بود؛ گذشته انسان‌ها خودی است که بوده‌اند، حالا همان خود بزرگ شده است و از زندگی گرانبارتر خود بهره می‌برد.

یکی از اصیل‌ترین جنبه‌های مراقبت با الگوی میرآف اشاره به قابلیت آرام‌وقراربخشیدن و در جایی (in-place) بودن است. مراقبت پای ما را روی زمین و در جایی که از آن خودمان است می‌آورد. وقتی زندگی زیر چتر مراقبت نظم یابد، انسان «مکان‌مند» می‌شود و در جایی استقرار می‌یابد. البته این‌جا از پیش برای ما معین نشده بوده تا کشفش کنیم و در آن به آرام و قرار برسیم که آن را خود ما به واسطه مراقبت می‌سازیم. همین خلاقیت و ساختن است که به آرامش مکان‌مند ما پویایی می‌دهد.

احساس من از درجایی بودن کاملاً سوپژکتیو نیست و صرفاً یک احساس هم نیست، زیرا پیوندهای واقعی من با دیگران در جهان را بیان می‌کند. «جا» چیزی نیست که داشته باشم، گویی یکی از دارایی‌های من است، بلکه به جهت نحوه ارتباطم با دیگری «در جایی» هستم. «جا» به‌طور مستمر باید تجدید و تأیید شود و یک‌بار برای همیشه تضمین نمی‌شود (ibid.: ۶۹).

حقیقت دیگری که نویسنده بر آن انگشت می‌نهد یافتن دیگری‌ای برای مراقبت است که با من خاص تناسب داشته باشد. برای اغلب ما پیش آمده است که احساس کنیم گم‌شده‌ای داریم یا با یک تجربه و آشنایی فکر کنیم گم‌شده خود را یافته‌ایم. میرآف با اشاره

به این تجربیات دم‌دستی باب بحث از یافتن دیگران «مناسب» من برای مراقبت را آغاز می‌کند. دیگری مناسب من همان گم‌شده‌ای است که حس می‌کنم کامل‌کننده من است. دیگری‌ای که اگر به آن بی‌اعتنا باشم «جای خود را گم خواهم کرد». «دیگران مناسب من حاضر و آماده برای من یا منتظر من نیستند. آن‌ها باید در ارتباط با من و در پیوند با سایر مراقبت‌ها به‌وجود آیند و توسعه پیدا کنند تا بتوانند کانون تنظیم زندگی من به‌شکلی معنادار باشند» (ibid.: ۷۴).

در فرایند پیدا کردن و کمک به دیگران مناسب زندگی، مراقبت‌کننده معنای زندگی خود را هم کشف و هم خلق می‌کند. در مراقبت از دیگران مناسب خود و با درج‌جایی استقرار یافتن است که معنای زندگی خودمان را خواهیم زیست. به این معنا، مراقبت بار اضافه‌ای بر دوش زندگی مراقبت‌کننده نیست. حقیقت و ضرورتی در آن هست که ریشه در هستی او دارد. با مراقبت معنا از آن مراقبت‌کننده می‌شود. مسئله زندگی‌اش را می‌یابد، آن‌چه به‌طور خاص نیازمند اوست و آن‌چه باید به آن رسیدگی کند. نیاز مشخصی که دیگری معین برای بالندگی به او دارد این امکان را فراهم می‌کند که معنای حیاتش را زندگی کند.

زیستن معنای زندگی برای مراقبت‌کننده مساوی است با جایافتن در سایه مراقبت و طبیعی است که این‌گونه زیستن حیاتی در نهایت لذت و آرامش نخواهد بود. شاید سختی و اندوه فراوانی هم‌راه داشته باشد و میرآف اشاره می‌کند حتی لازم هم نیست غنی‌ترین شکل ممکن زندگی باشد. مسئله اصلی آن است که به معنای مشخص و بارزی زندگی خود مراقبت‌کننده است، زندگی‌ای که ریشه در هستی خود او دارد و با وی بیگانه نیست. مسئله اصلی همین است که شکاف مهمی میان آن‌گونه که زندگی می‌کنیم و آن‌گونه که واقعاً هستیم یا باید می‌بودیم وجود ندارد.

۶. ویژگی‌های زندگی بر مدار مراقبت

در فصل پایانی کتاب میرآف ویژگی‌های اصلی زندگی‌ای را برمی‌شمارد که بر مدار مراقبت تنظیم شده است. نخستین و مهم‌ترین ویژگی زندگی مراقبت - مدار ثبات اطمینان بنیادی است. دوام و پایداری در «جایی داشتن» وجود دارد که با راه و رسم زندگی پیوند می‌خورد. چیزی که نه فقط به این یا آن موقعیت خاص مربوط است و نه موقتی است. مکان‌مندی و هدف‌مندی در زندگی کمک می‌کند تجربیات ناموزون و ناسازگار زندگی روزمره، باتوجه‌به پس‌زمینه ثابتی که وجود دارد، راحت‌تر هم‌آهنگ شوند.

ویژگی دیگر آن است که جریان زندگی در زندگی مراقبت‌مدار کافی است. «فرایند زندگی، زمانی که من معنای زندگی خودم را بزنی‌ام، خودبسنده می‌شود. این به معنای کمال نیست، اما ممکن است ما را در اندیشه کمال فروبرد» (ibid.: ۸۸). در شرح این ویژگی میرآف به زمان‌هایی در زندگی اشاره می‌کند که احساس بیهودگی می‌کنیم، گویی بیرون از زندگی ایستاده‌ایم و زندگی از کنار ما عبور می‌کند، زیرا به‌نحو مؤثری درگیر آن نیستیم. نویسنده معتقد است زندگی همین حالا بسنده می‌شود، وقتی که من معنای زندگی خودم را بزنی‌ام و این اتفاق در فرایند مراقبت رخ خواهد داد.

ویژگی دیگر سامان زندگی بر مدار مراقبت وضوح و فهم‌پذیری در کنار پذیرفتن ابهام‌هاست. هرچه احساس مسئولیت مراقبت‌کننده برای رشد و سامان‌دادن به وضعیت دیگران بیش‌تر شود، دنیای خودش فهمیدنی‌تر می‌شود. قابل فهم بودن معادل ساکن خانه‌ای در جهان بودن است و ما با مراقبت در نهایت صاحب‌خانه خواهیم شد. البته این اتفاق با سلطه‌جویی، یا توجیه، یا مدح و چاپلوسی رخ نمی‌دهد که با مراقبت‌کردن و مراقبت‌شدن است که به‌نحو اصیلی رخ خواهد داد.

ویژگی بعدی خودآئینی (autonomy) و خودشناسی است که در زمره مفاهیم پربحث و چالش، خاصه در اخلاق مراقبت در روایت زنانه‌نگر آن، است. میرآف در امتداد فلاسفه و اخلاق‌گرایان سنتی نگاه مثبتی به خودآئینی دارد. به باور او خودآئینی معادل زیستن معنای زندگی خود است، به این معنا که در محدودیت‌های معین شرایط اجتماعی و طبیعی زندگی به‌راه خود برویم. خودآئینی نمی‌تواند در زیستی که با من بیگانه است حضور داشته باشد. خودآئینی در زندگی‌ای که فکر می‌کنم مال من نیست غایب است. البته باید توجه داشت که «زندگانی از آن خود» به معنای مالکیت زندگی خود نیست. «اگر با خود مانند یک دارایی رفتار کنم، از خود بیگانه خواهم شد و زندگی‌ام با من غریبه می‌شود» (ibid.: ۹۵).

میرآف اشاره می‌کند که خودآئینی به معنای انزوا و نداشتن علقه‌های محکم نیست، بلکه مستلزم پیوندها و طناب‌های محکمی است که مرا پائین می‌آورد و درگیر می‌کند. خودآئینی به معنای خودبستگی و «هم‌چون پرنده‌ای آزاد بودن» نیز نیست. اتفاقاً، من خودآئینم، به دلیل از خودگذشتگی و وابستگی که به دیگران دارم. لحاظ‌کردن این مهم و فاصله‌گرفتن از درک متداول از خودآئینی نزد میرآف بعدها در بررسی این مفهوم نزد متفکران مراقبتی بسیار مورد توجه و استفاده قرار گرفت.

آتو-نومی برگرفته از واژه یونانی **آتو-نوموس** (auto-nomos) به معنای خود-آئین است. اما مراد متخصصان از خودآئینی فاعل اخلاقی این است که فاعل خود رفتار خویش را تعیین کند و منشأ اعمال او واقعاً اراده خودش باشد، نه امر و اجباری بیرونی (علیا ۱۳۹۱: ۹). مفهوم خودآئینی در بسیاری از نظریات اخلاقی و به طور خاص اخلاق کانتی جایگاه و پایگاه بلندی دارد و همین اهمیت و بلندپایگی زمینه انتقادهای فراوانی از جانب برخی اخلاق‌گرایان، از جمله فلاسفه مدافع اخلاق مراقبت، را فراهم کرده است. تحسین استقلال و بی‌علقه و علاقه بودن فاعل اخلاقی، جدا از سایر انسان‌ها و بی‌اعتنا به دیگری، برای منتقدان پذیرفتنی نیست. آنان از خودآئینی ارتباطی (relational autonomy) سخن می‌گویند و تلاش می‌کنند با مفهوم‌پردازی دوباره این اصل در فلسفه اخلاق، فهم تکامل‌یافته‌تری از آن را ارائه کنند. خودآئینی هم‌چنان مهم است، ولی انسان مراقب و زندگی مراقبت‌مدار نوع دیگری از خودآئینی را خلق می‌کند که متفاوت است با خودآئینی که خودبستگی و استقلال فرد را چنان توصیف می‌کند که گویی افراد هم‌چون اتم‌ها مستقل از یک‌دیگرند. اندیشه مراقبتی افراد را به لحاظ اجتماعی و در بافتاری از روابط اجتماعی می‌بیند که نژاد، طبقه، جنسیت، قومیت، و بستگی‌های خانوادگی و اجتماعی هویت آن‌ها را تشکیل می‌دهد. در خودآئینی ارتباطی خودبستگی و خود-راه‌بری با تمرین و تکرار در ارتباط با دیگران رشد می‌کند و گرچه دشوارتر از خودآئینی عقلانی است، به لحاظ اخلاقی ارزشمندتر است (برای اطلاعات بیشتر، بنگرید به Mackenzie and Stoljar ۲۰۰۰) نویسنده درباره مراقبت این‌گونه پرورده و دقیق از نگاه متفاوتش به خودآئینی سخن نگفته است، اما از کنار آن ساده عبور نکرده و با افزودن ملاحظاتی زمینه نقادی‌های بعدی را فراهم آورده است.

اما ویژگی دیگر زندگی مراقبت‌مدار از نظر میرآف ایمان است. ایمان هم در معنای محدود و هم در معنای وسیع درجایی بودن وجود دارد. در معنای محدود، یکی از مؤلفه‌های زیستن معنای زندگی خود ایمان است؛ ایمان داشتن به کسی یا چیزی و در عین حال ایمان به خود؛ ایمانی که نه کور است و نه غیرعقلانی، بلکه با تجربیات من از مراقبت کردن و مراقبت شدن تضمین شده است. به علاوه، مراقبت معنای وسیع‌تری از ایمان را هم با خود دارد که می‌تواند با نفس درجایی بودن هم‌معنا فرض شود، به این معنا که من منفتح و متعهد در جهان ایستاده‌ام.

و آخرین ویژگی زندگی مراقبتی به نظر میرآف قدرشناسی است. قدرشناسی بیان طبیعی درجایی بودن است. مراقبت‌کننده قدردان زیستن زندگانی خود است (برای داشتن دیگران مناسب که به او نیاز دارند و برای قدرت مراقبت از آن‌ها) و به طور کلی برای خود زندگی.

او شکرگزار فرصت و قدرتی است که برای بخشش دارد، سپاس‌گزار برای این که می‌تواند آنچه را دریافت کرده است به دیگران ببخشد.

در صفحات پایانی کتاب، نویسنده با جمع‌بندی ادعاهای خود بیان می‌کند که انسان مراقب دیگری جای منحصر به خودی را در این جهان پیدا می‌کند. مکان منحصر به فردی که با پیدا کردن دیگران مناسبی معلوم می‌شود که به مراقبت او نیاز دارند و او هم به مراقبت آن‌ها محتاج است. «با مراقبت کردن و مراقبت شدن انسان خود را به‌عنوان بخشی از طبیعت درک می‌کند؛ ما به یک انسان یا یک آرمان از همیشه نزدیک‌تریم، وقتی به رشد آن کمک می‌کنیم» (ibid.: ۱۰۴). مراقبت کردن و مراقبت شدن موجد موضع فعال ما در مواجهه با زندگی و جهان است. هرچند نویسنده معترف است که در نهایت نمی‌توان ادعا کرد با مراقبت رنجی که از درک نکردن معنای هستی می‌بریم کاملاً مرتفع خواهد شد، چراکه خاصیت هستی انسان است.

۷. نقد کتاب

به‌باور من مهم‌ترین کاستی محتوایی درباره مراقبت این است که هیچ توجهی به پیشینه مطالعات و تحقیقاتی که حول مفاهیم نزدیک به مراقبت (هم‌دلی، شفقت) و یا مشتبه‌شده به مراقبت (وابستگی، خودقربانگری) انجام شده است ندارد. ما در سراسر کتاب نام و نشان یا رجاعی به کارهای پیشینی که در حوزه روان‌شناسی یا فلسفه در این‌باره انجام شده است نمی‌بینیم. حال آن‌که متفکرانی مانند جوزف باتلر (۱۶۹۲-۱۷۵۲)، دیوید هیوم، آدام اسمیت، شوپنهاور، و پس از آن‌ها متفکران آگزیستانس‌پیش از میرآف به اهمیت احساسات در معنابخشی به زندگی و حیات اخلاقی انسان اشاره کرده بودند.

باز، درباره مراقبت، درباره نقش و وظایف مراقبت‌شونده، دست‌کم در روابط میان انسان‌های بالغ، ساکت است. نظر به این که مراقبت یک فضیلت ارتباطی است نمی‌توان سوئی دیگر رابطه را نادیده گرفت. مراقبت‌کننده، یا من نویسنده، در سراسر کتاب آن‌چنان درباره آن‌چه باید انجام دهد سخن می‌گوید که گویی دیگری وظیفه خاصی برای ایجاد یا استمرار ارتباط مراقبتی ندارد. پس از میرآف نادینگز کتاب *مراقبت؛ ره‌یافت ارتباطی به فلسفه اخلاق و تربیت اخلاقی* را با اشاره به این مشکل کتاب میرآف شرح و بسط داد. او در این کتاب اشاره می‌کند که تلاش ارزنده میرآف از این بابت با کمبود مواجه است و واقعیت تعاملی ارتباط را نادیده گرفته است (۹: ۲۰۰۳ Noddings).

در این کتاب هیچ تمایز جنسیتی‌ای دیده نمی‌شود. این واقعیت از جهتی حسن کتاب محسوب می‌شود. خاصه با توجه به این که امروز جنسیتی‌شدن مفهوم‌پردازی فلسفی مراقبت نزد فیلسوفان فمینیست انتقادهای زیادی برانگیخته است. اما از سوی دیگر، به مادری به‌منزله یکی از ابتدایی‌ترین و عام‌ترین الگوهای مراقبتی برای نظریه‌پردازی توجهی نشده است. ارتباطی که اگر بیش‌تر از تمام تجربیاتی که او در کتاب به آن‌ها اشاره می‌کند الهام‌بخش نباشد، کم‌تر از آن‌ها نیست.

در نهایت مسئله‌ای شکلی و آن این که درباره مراقبت، خلاف اغلب کتاب‌های فلسفی، به صورت اول‌شخص نوشته شده است. نویسنده در مواضع مختلف از ضمیر «من» برای تشریح و تبیین مدعیاتش بهره می‌برد که گرچه مطالعه آن را برای مخاطبان لذت‌بخش می‌کند، از جدیت اثر و خستگی‌بودن زبان علمی مرسوم می‌کاهد.

۸. نتیجه‌گیری

مرگ زود هنگام میرآف در ۱۹۷۹ پرورش مفهوم مراقبت ازسوی خود او را متوقف کرد، اما پژوهش او مسیر بازاندیشی در مفهوم «مراقبت» را هموار کرد. رشد جریان‌های فلسفی و نظری زنانه‌نگر در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ میلادی، با نقد بالانشینی عقلانیت و گوشه‌نشینی احساسات و توجه دوباره به عواطف، مانع از در سایه قرارگرفتن این مفهوم شد.^۴

اکنون، در عرض چند دهه، مفهوم مراقبت به یکی از سرشناس‌ترین و سرشارترین مفاهیم در حوزه اندیشه‌های اخلاقی بدل شده است. توجه مثبت به عواطف و احساسات در تعامل با عقلانیت، توجه به جزئیات و تکثرها در کنار نگاه‌های کل‌نگر و تمامیت‌خواه، توسعه و تقویت نگرش مادرانه و هم‌دلانه در برابر اندیشه‌های جنگ‌طلبانه و تقابلی، توجه به ارزش‌های سنتاً پیوندخورده با زنانگی و حوزه خصوصی، در کنار ارزش‌های حوزه عمومی و دخالت‌دادن نگاه مراقبتی در همه شئون، از مُلک‌داری تا تربیت و آموزش همگانی کودکان، همه، در سایه توجه دوباره میرآف و سایر فیلسوفان به این مفهوم و پرورش ابعاد آن ازسوی آنان میسر شده است.

مسئله شایان توجه دیگر آن که اندیشه، آئین، و فرهنگ خود ما نیز با مراقبت و هم‌دلی هم‌خوانی‌های فراوانی دارد، گرچه هرگز مستقلاً به آن توجه نشده و درباره آن پژوهش نشده است. قدرت عواطف در میراث فکری و خلق طبیعی ما لزوم توجه دوباره به چنین

مفاهیمی را راحت‌تر می‌پذیرد و برای مذاقه در آن و هم‌بخشی و مشارکت در ایضاح و پروراندن مراقبت و ابعاد آن درعین آسیب‌شناسی روابط مراقبتی بسیار تواناست. ازسوی دیگر توجه به مراقبت، بازتعریف آن، و تلاش برای انتشار ارزش‌های مراقبتی در جامعه و آموزش آن به کودکان در تناسب با باورها و فرهنگ ما به تقویت اخلاق و روابط سالم کمک خواهد کرد.

با تمام این اوصاف کتاب را باید در بافتار خودش دید و شناخت. نویسنده متأثر از اندیشه‌های متفکران اگزیستانسیالیست و به‌طور مشخص هایدگر است و در زمینه و زمان‌هایی می‌اندیشد و می‌نویسد که جنبه‌های گوناگون فکر انسان غربی با دغدغه‌های هایدگری و پیامدهای جنگ‌های جهانی به‌لرزش درآمده است. او تلاش کرده است تا از پیچیده‌گویی اجتناب کند و با بیانی روشن و انضمامی از معنای زندگی سخن بگوید. درباره مراقبت می‌تواند مورد توجه علاقه‌مندان به اندیشه‌های اگزیستانسیالیستی و فلسفه عواطف، متفکران و فلاسفه حوزه معنای زندگی و اخلاق، متفکران زنانه‌نگر، آموزگاران، و حتی دانشجویانی باشد که با مسائلی نظیر معنای زندگی درگیرند؛ باوجوداین، به‌طور مستقل و منحصر، برای تدریس در واحد درسی مشخصی مناسب به‌نظر نمی‌رسد.

پی‌نوشت‌ها

۱. چنان‌که لویناس می‌گوید: «فلسفه آن‌قدرکه فراموشی دیگری است فراموشی هستی، آن‌چنان‌که هایدگر باور داشت، نیست» (به‌نقل از علیا ۱۳۸۸: ۳۸).
۲. کلمه care از واژه لاتین cura برگرفته شده است که از ابتدا و نزد متفکران رواقی به هر دو معنای «اضطراب و نگرانی» و «تیمارداری» به‌کار رفته است و احتمالاً بهترین معادل آن در فارسی واژه «پروا» است که به‌دلیل نامأنوس بودن آن برای مخاطب فارسی در این نوشتار از همان واژه «مراقبت» استفاده شده است.
۳. فلاسفه‌ای که به هم‌دلی اندیشیده‌اند، از جوزف باتلر (۱۶۹۲-۱۷۵۲)، دیوید هیوم (۱۷۱۱-۱۷۷۶)، آدام اسمیت (۱۷۲۳-۱۷۹۰)، آرتور شوپنهاور (۱۷۸۸-۱۸۶۰)، ماکس شلر (۱۸۷۴-۱۹۲۸) تا متفکران معاصر تلاش کرده‌اند تعریف خود را از این مفهوم یا مفاهیمی که معمولاً مترادف با آن استفاده می‌شود بیان کنند. در سال‌های اخیر، با قوت‌گرفتن بحث از عواطف و احساسات در فلسفه، درباره تعاریف و تمایزهای مفاهیمی مانند هم‌دلی (empathy)، هم‌دردی (simpathy)، هم‌حسی (feeling with)، شفقت (compassion)، و مانند آن مجدداً مذاقه و بازاندیشی شد. برای مطالعه درباره برخی از این تعاریف، بنگرید به اصغری ۱۳۹۶.

مراقبت و معنا؛ نقد و بررسی کتاب درباره مراقبت نوشته میلتن میرآف ۳۰۵

۴. مراقبت با قرار گرفتن در قلب مباحث اخلاقی توانسته است به نحو معتبری دوباره از شیوه‌های معناداری زندگی حرف بزند. در عین حال، متفکرانی مانند کارل گیلیگان (روان‌شناس)، نل نادینگز (فیلسوف اخلاق و تعلیم و تربیت)، ویرجینیا هلد (فیلسوف اخلاق)، ایوا فدرکیتای (فیلسوف اخلاق و نظریه پرداز معلولیت)، و تعداد پرشماری از متفکران اخلاق و سیاست به تقویت جنبه‌های مغفول مانده این مفهوم نزد میرآف دست زدند و آن را در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، و تربیتی احیا و گاه حتی متولد کردند.

کتابنامه

اصغری، محمد (۱۳۹۶)، «تحلیل فلسفی هم‌دلی در تئاتر»، *اطلاعات حکمت و معرفت*، س ۱۲، ش ۱، فروردین.

علیا، مسعود (۱۳۸۸)، *کشف دیگری همراه با لویناس*، تهران: نشر نی.

علیا، مسعود (۱۳۹۱)، *فرهنگ توصیفی فلسفه اخلاق*، تهران: هرمس.

میرآف، میلتن (۱۳۹۶)، *درباره مراقبت*، ترجمه مریم نصر اصفهانی، تهران: همان.

هایدگر، مارتین (۱۳۸۹)، *هستی و زمان*، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: نشر نی.

Baier, Annette (۱۹۸۶), "Trust and Antitrust", *Ethics*, vol. ۹۶, no. ۲.

MacKenzie, Catriona and Natalie Stoljar (۲۰۰۰), *Relational Autonomy*, New York: Oxford University Press.

Mayeroff, Milton (۱۹۹۰), *On Caring*, Harper Collins Publishers.

Noddings, Nel (۲۰۰۲), *Starting at Home: Caring and Social Policy*, University of California Press.

Noddings, Nel (۲۰۰۳), *Caring: A Relational Approach to Ethics and Moral Education*, Second Edition, University of California Press.

Noddings, Nel (۲۰۰۳), *Happiness and Education*, Cambridge: Cambridge University Press.

Reich, Warren Thomas (۱۹۹۵), "History of the Notion of Care", *Encyclopedia of Bioethics*, Revised edition, Warren Thomas Reich (ed.), ۵ volumes, New York: Simon & Schuster Macmillan.

Stack, George J. (۱۹۶۹), "Concern in Kierkegaard and Heidegger", *Philosophy Today*, vol. ۱۳.

